

پادشاهی بهرام شاپور

بخش ۱ - پادشاهی بهرام شاپور چهارده سال بود



ویکی شاهنامه

متن شاهنامه (بر اساس نسخه مسکو) اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی

دفتر پنجم

همی داشت سوک پدر چند گاه	خردمند و شایسته بهرامشاه
چنین گفت بر تخت شاهنشهی	چو بنشست بر جایگاه مهی
بدانید کان گنج نپراکند	که هر شاه کز داد گنج آگند
بد اندیش را دل پر از دود باد	ز ما ایزد پاک خشنود باد
که کاهنده و هم فزاینده‌ایم	همه دانش او راست ما بنده‌ایم
که نفزود در پادشاهی نه کاست	جهاندار یزدان بود داد و راست
خردمند و بیدار و دانا بود	کسی کو به بخشش توانا بود
بویژه خداوند دیهیم و تخت	نباید که بندد در گنج سخت
بر افشان که دانش نیاید به بن	و گر چند بخشی ز گنج سخن
چو خواهی که نیکیت ماند بجای	ز نیک و بدیها به یزدان گرای
بیابی به پاداش خرم بهشت	اگر زو شناسی همه خوب و زشت
بمانی به چنگ هوا بی‌نوا	و گر برگزینی ز گیتی هوا
بدان تا نمانی بگرم و گداز	چو داردت یزدان بدو دست یاز
که چون سر بیارم بدین تیره خاك	چنین است امیدم به یزدان پاک
همان گیتی افروز دارد مرا	جهاندار پیروز دارد مرا
ازان به که بیداد گنج آگنم	گر اندر جهان داد بپراگنم
به دشمن رسد بی‌گمان گنج ما	که ایدر بماند همه رنج ما
جهاندار باشد ترا یار بس	که تخت بزرگی نماند به کس

بد و نيك ماند ز ما يادگار	تو تخم بدی تا توانی مكار
چو شد سال آن پادشا بر دو هفت	به پاليز آن سرو يازان بخت
بيك چند گه دير بيمار بود	دل كهتران پر ز تيمار بود
نبودش پسر پنج دخترش بود	يكي كهتر از وی برادرش بود
بدو داد ناگاه گنج و سپاه	همان مهر شاهي و تخت و كلاه
جهاندار برنا ز گيتی برفت	برو ساليان بر گذشته دو هفت
ايا شست و سه ساله مرد كهن	تو از باد تا چند رانی سخن
همان روز تو ناگهان بگذرد	در توبه بگزين و راه خرد
جهاندار زين پير خشنود باد	خرد مايه باد و سخن سود باد
اگر در سخن موی كافد همی	بتاريکی اندر بيافد همی
گر او اين سخنها كه اندر گرفت	به پيري سر آرد نباشد شگفت
بنام شهنشاه شمشير زن	به بالا سرش برتر از انجمن
زمانه بكام شهنشاه باد	سر تخت او افسر ماه باد
كزويست كام و بدويست نام	ورا باد تاج كیی شاد كام
بزرگی و دانش و را راه باد	وزو دست بد خواه کوتاه باد